

بررسی روایات اتهام پیامبر به تصمیم خودکشی

Studying Narrations Accusing the Prophet of Contemplating Suicide

DOI: <https://doi.org/10.5281/zenodo.16759250>

انعام الله رحمانی^۱ و دکتور عبدالوهاب حسام^۲

چکیده

در باره‌ی مدّت و یا فتره‌ی انقطاع وحی و حزن عمیق پیامبر اکرم _ روایت‌های فراوان و با الفاظ مختلف، در کتاب‌های تاریخی و حدیثی وجود دارد. روایت‌های صحیح و بی‌علّت، از نزول وحی در عالم بیداری و سپس انقطاع آن برای چند روز اندک سخن گفته‌است؛ اما در روایت‌های مجعول و معلول و بی‌سند، نه‌تنها از نزول وحی در عالم خواب؛ بلکه از تصمیم خودکشی پیامبر گران‌قدر اسلام _ نیز یاد شده‌است.

کُلّ روایت‌های صحیح البخاری در این باب، از نزول وحی در عالم بیداری حکایت داشته و در آن، اشاره‌ای به تصمیم خودکشی پیامبر _ صورت نگرفته‌است، به استثنای روایت معمر بن راشد صنعانی از امام ابن شهاب زهّری رحمه الله علیه که در آن از تصمیم خودکشی حضرت پیامبر _ پس از انقطاع وحی، سخن به میان آمده‌است. امام ابن شهاب زهّری رحمه الله علیه پس از نقل اصل روایت صحیح، حکایت تصمیم انتحار پیامبر اکرم را بدون آن‌که سندی برای آن تذکر دهد- چنین نقل کرده‌است: «فیما بَلَغَنَا» یعنی: «چنان‌که به‌ما رسیده‌است». این در حالی‌است که امام زهّری از صِغار تابعین بود و میان او و حضرت پیامبر _ فاصله‌ی بزرگ زمانی وجود داشت. از همین‌رو امامان بزرگ روایت و درایت، بلاغات زهّری را به‌باد نقد کشیده و مراسیل او را سُست و ضعیف و بی‌اعتبار دانسته‌اند. روایات دیگری که در تاریخ طبری و طبقات ابن سعد این داستان دروغین را تأیید می‌کند، همه پُر از علل سندی و متنی بوده و با نقل صحیح و عقل سلیم در تعارض قرار دارند.

کلیدواژه‌ها: بلاغات زهّری، مراسیل زهّری، انقطاع وحی، عصمت پیامبر.

^۱. عضو کادر علمی پوهنځی شرعیات پوهنتون سلام، 070 311 77980، enrahmane1998@gmail.com، <https://orcid.org/0009-0003-0983-7026>، ORCID:

^۲. عضو کادر علمی پوهنځی شرعیات پوهنتون سلام، 0788663432، abdulwahab.husam@gmail.com

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على سيد الأنبياء والمرسلين، وعلى آله وأصحابه ومن تبعهم بإحسان إلى يوم الدين؛ أما بعد!

از نخستین روزهای ظهور اسلام و علنی شدن دعوت واپسین پیامبر الهی، مخالفان و معاندان، برای تضعیف باورهای مسلمانان و شکستن روحیه‌ی پیامبر اعظم صلی الله علیه وسلم دروغ‌ها می‌بافتند و افسانه‌ها می‌ساختند؛ اما دیری نمی‌گذشت که مشته‌ها باز می‌شد و چهره‌ها عریان، و آن‌چه نصیب دشمنان می‌شد، رسوایی بود و سیاه‌رویی.

در روزگار ما هم، هستند کسانی که برای ایجاد تزلزل در باورهای پیروان رسول گرانقدر اسلام صلی الله علیه وسلم به روایت‌های مجعول و حکایت‌های معلول دست می‌آویزند و ما خیلی نیک‌بختیم که مخالفان فکری‌مان با استدلال‌های چوبین و سخت بی‌تمکین به میدان آمده و اخباری را پیش می‌کشند که در پهلوی علل سندی، نقل صحیح و عقل سلیم نیز آن را بر نمی‌تابد و اعتبار آن را می‌شکند. یکی از پرسش‌هایی که در چندسال اخیر از سوی برخی از منتقدان ناآگاه از معارف اسلامی و ناآشنا با تراث فکری ما مطرح شده و به شدت بازتاب یافته‌است، افسانه‌ی تصمیم خودکشی پیامبر عالی‌مقام اسلام در فتره‌ی انقطاع وحی است. این داستان را امام ابن شهاب زهري رحمة الله علیه چنین نقل می‌کند:

«مدتی وحی قطع شد و چنان‌که به‌ما خبر رسیده- پیامبر صلی الله علیه وسلم بسیار اندوهگین شد و چندبار تصمیم گرفت که خویش را از قله‌ی کوهی سربه‌فلک کشیده به زیر افکند...»

اما خوشبختانه علمای گذشته‌ی ما صدها سال پیش از طرح این پرسش و بازتاب آن به وسیله‌ی شبهه‌افگنان، به نحوی، این روایات را به تیغ نقد کشیده و غیر قابل احتجاج دانسته‌اند. نوشته‌ی کنونی نیز، تلاشی است در مسیر نقد و بررسی روایت‌های وارده در این باب و کوششی است برای جمع‌آوری، تحلیل و تجزیه‌ی نوشته‌های علمای پیشین و ریختن مهم‌ترین آن دیدگاه‌ها در قالب مقال واحد. چنان‌که در چکیده‌ی این مقاله یادآور شدیم، این داستان بی‌اعتبار یا از طریق راویان غیر معتمد روایت گردیده‌است و یا از مراسیل و بلاغات امام ابن شهاب زهري رحمة الله علیه است که سندی صحیحی برای آن بیان نشده‌است. اگر چه فقها، محدثان و مؤرخان ما - امثال امام شافعی و یحیی بن سعید قطان و شمس‌الدین ذهبی و دیگران رحمة الله علیهم - مراسیل ابن شهاب را ناموثق دانسته‌اند؛ ولی شخصاً به کتابی یا مقاله‌ای سر نخوردم که کل روایات وارده در این موضوع را مورد بررسی قرار داده و علت‌های سندی و متنی آن‌ها را نشان داده باشد. البته محققان و نویسندگانی چون محمد ابو شهبه در «السيرة النبوية في ضوء القرآن والسنة» و شیخ ناصر الدین البانی در «سلسلة الأحادیث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ في الأمة» در این باره نسبتاً تفصیلی سخن گفته‌اند؛ اما چون که کتاب‌های‌شان مختص به این باب نبود، چنان‌که باید، این موضوع را با تسلسل منطقی مورد بررسی قرار نداده‌اند. در این‌جا از باب رعایت منهج علمی، شایسته است از چند مقاله‌ی مختصر در این باب، یادآوری کنم:

1. «إتحاف الأخيار بالرد المختصر لشبهة محاولة النبي صلی الله علیه وسلم الانتحار» این مقاله توسط دوکتور محمد سید شحاته به رشته‌ی تحریر درآمده و ضمن نقل دیدگاه علما پیرامون بلاغات ابن شهاب زهري رحمة الله علیه به نقد و بررسی برخی از روایت‌های دیگر موجود در کتب تاریخ نیز پرداخته‌است. این مقاله به تاریخ 5/10/2021 از طریق سایت اینترنتی الألوكة الشرعية به نشر رسیده‌است.

2. «هل فكر النبي الكريم بقتل نفسه؟» نوشته‌ی خانم أحلام مصطفى است که به تاریخ 8/2/2018 از طریق سایت اینترنتی الجزيرة به نشر رسیده‌است. نویسنده‌ی این مقاله، در باره‌ی سند روایات این داستان بحثی نکرده و تأکید دارد که می‌باید صفات بشری پیامبر اکرم _ را انکار نکرده و احوال خود را در او جست‌وجو کنیم. یکی از صفات انسان‌ها - به ویژه رسالت‌مندان - این است که گاه‌گاهی دل‌شان تنگ می‌شود و احساس ضعف می‌کنند. رسول اکرم _ نیز از این قاعده مستثنی نبود.

3. «هل حاول النبي _ الانتحار؟» نوشته‌ی عماد عبد الرّاضی است که به تاریخ 10 اپریل 2015 میلادی در شماره‌ی 46876 مجله‌ی الأهرام، به نشر رسیده‌است. این مقاله خیلی مختصر بوده و با اشاره به این که بخش جنجالی روایت بخاری از بلاغات امام ابن شهاب زهری است، وثاقت آن را زیر سوال برده و یادآور شده‌است که شخص امام بخاری نیز به مرسل بودن آن اشاره کرده‌است، چنان که بعداً تذکر خواهیم داد.

امید می‌برم که نوشته‌ی هذا، بتواند حقّ این موضوع را نسبتاً ادا کند؛ اما ادّعی انحصار حقیقت و سخن نهایی در آن وجود ندارد. اگر تیرم به صواب رسیده باشد، نتیجه‌ی توفیقات الهی است و اگر خطایی از من صادر شده باشد، فکلّ بني آدم خطاء، وخیر الخطّائین التّوّابون.

گفتار اول: توضیح برخی از مفاهیم و مصطلحات مربوط به موضوع

مفهوم وحی

لفظ وحی و مشتقات آن 78 بار در قرآن کریم تذکر یافته است.³ این واژه در لغت به معنای اشاره و یا خفیف‌تر از اشاره است که می‌توان از آن به عنوان «اشاره‌ی رمزگونه» نیز تعبیر کرد. ابن منظور رحمه الله علیه آورده است که: «وحی عبارت است از اعلام و آگاه‌کردنی که به صورت پنهانی صورت گیرد؛ از همین رو، الهام را نیز وحی می‌نامند.»⁴ علامه فیروزآبادی رحمه الله علیه گفته است: «وحی عبارت است از اشاره، نوشته، نامه، الهام، سخن پنهان و هر آن چه که به غیر از خود ابلاغ می‌کنی. اَوْحَى إِلَيْهِ یعنی: او را فرستاد و بدو الهام کرد.»⁵ با درنظرداشت معانی فوق، وحی چند مفهوم را با خود حمل می‌کند؛ نخست: الهام فطری به انسان؛ چنان که به مادر موسی علیه السلام وحی شده بود: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَالْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾⁶ ترجمه: ما به مادر موسی الهام کردیم که موسی را شیر بده، و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را به دریا بینداز، و مترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می‌گردانیم و از زمره‌ی پیغمبرانش می‌نماییم. دوم: الهام غریزی به حیوان؛ مانند وحی به زنبور عسل: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾⁷ ترجمه: پروردگارت به زنبوران عسل [راه زندگی و طرز معیشت را] الهام کرد [و بدان گونه که تنها خود می‌داند به دل‌شان انداخت] که از کوه‌ها و درخت‌ها و داربست‌هایی که مردمان می‌سازند، خانه‌هایی برگزینید. سوم: اشاره‌ی سریع رمزآلود؛ چنان که در باره‌ی زکریا علیه السلام آمده‌است: ﴿قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا، فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾⁸ ترجمه: [زکریا] گفت: پروردگارا! نشانه‌ای برایم بگذار. [خدا به او] فرمود: نشانه‌ی [حصول آرزوی] تو این است که سه شبانه روز تمام نمی‌توانی با مردم سخن بگویی، با وجود این که تو سالم و تندرست خواهی بود. بعد [از این بشارت، زکریا] از محراب بیرون آمد و به پیش قوم خود رفت و با رمز و اشاره بدیشان گفت: بامدادان و شامگاهان به تسبیح و تقدیس [خدا] بپردازید. چهارم: وسوسه‌ی شیطانی و زیاجلوه‌دادن بدی در نفوس مردم؛ چنان که آمده‌است: ﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾⁹ ترجمه: بی‌گمان اهریمنان و شیاطین صفتان، مطالب وسوسه‌انگیزی به طور مخفیانه به دوستان خود القاء می‌کنند تا این که با شما منازعه و مجادله کنند. پنجم: امری را که خدا برای فرشتگان القا می‌کند؛ چنان که آمده‌است: ﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ

³ - عبد الباقي: محمد فؤاد، المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الكريم، مادة «وحی».

⁴ - ابن منظور: محمد بن مکرم بن منظور الأفريقي المصري، لسان العرب، دار صادر - بيروت، الطبعة الأولى، 379/15، مادة «وحی».

⁵ - الفيروزآبادی: محمد بن يعقوب، القاموس المحيط، باب الباء، فصل الواو.

⁶ - القصص: 7.

⁷ - النحل: 68.

⁸ - مريم: 10-11.

⁹ - الأنعام: 121.

آمَنُوا¹⁰ ترجمه: [ای مؤمنان! به یاد آورید] زمانی را که پروردگار تو به فرشتگان وحی کرد که من با شما، پس مؤمنان را تقویت و ثابت قدم بدارید.¹¹ ششم: اعلام چیزی به صورت پنهانی و در نهان؛ چنان که کسی چیزی را به کسی دیگری به گونه‌ای می‌آموزاند که دیگران از آن خبر نشوند. در قرآن کریم آمده است: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾¹² ترجمه: همان گونه دشمنانی از انسان‌های متمرّد و جنیان سرکش را در برابر هر پیغمبری علّم کرده‌ایم. گروهی از آنها سخنان فریبده‌ی بی‌اساسی را پنهانی به گروه دیگری پیام می‌داده‌اند تا ایشان را [با یاهو سرایی‌های رنگین و وسوسه‌های دروغین] بفریبند.

وحی الهی بر انبیا نیز، علمی است که خداوند متعال به صورت پنهانی بر آن‌ها القا می‌کند و دیگران از کیفیت نزول آن خبر ندارند. در کل، «سرعت» و «خفاء» از ویژگی‌ها و مزایای وحی الهی به شمار می‌آیند. فرشتگان - بدون آن که دیگران خبر شوند- به صورت پنهانی، آیاتی را در گوش و قلب رسول اکرم ﷺ می‌خوانند و القا می‌کنند.¹³ اما مفهوم اصطلاحی وحی در لسان شرع، آن است که خداوند متعال به بندگان برگزیده‌اش انواع هدایت و علم را که اراده کرده از آن اطلاع یابند، به آنان اعلام کند؛ اما به شیوه‌ی سرّی و پنهان و غیر از شیوه‌ی متداول انسان‌ها.¹⁴

فترت وحی

سیره‌نویسان در گذشته و حال از فترت وحی سخن گفته‌اند. حافظ ابن حجر می‌گوید: «فترت وحی یعنی به تأخیر افتادن نزول وحی برای مدتی»¹⁵ علامه صفی الرحمن مبارکپوری می‌گوید: «راجع به مدت زمان فترت وحی، علمای اسلامی نظرات و اقوال مختلفی دارند. صحیح آن است که چند روزی بیش نبوده است؛ چنانکه روایت ابن سعد از ابن عباس بر آن دلالت دارد. قول مشهور، دایر بر اینکه مدت زمان فترت وحی سه سال یا دو سال و نیم بوده است؛ به هیچ وجه درست نیست».¹⁶

بلاغات

بلاغات به اخبار و داستان‌هایی اطلاق می‌گردد که یکی از راویان - بدون آن که سلسله‌ی سند را تذکر دهد- آن را نقل کند و در حین روایت، بگوید: «بَلَّغْنَا» یعنی به ما چنین رسیده‌است. اگر راوی از کبار تابعین باشد، روایتش مرسل و اگر از اوساط و یا صغار تابعین باشد، روایتش در پهلوی مرسل بودن، احتمال مُعْضَل بودن را نیز دارد.

حدیث مُعَلَّق

حدیث معلق عبارت از حدیثی است که از اول سلسله‌ی سند، يك تن از راویان یا بیشتر، به دنبال هم حذف شده باشد. حدیث معلق، حدیثی مردود و غیرقابل قبول و ناپذیرفتنی و بی‌اعتبار می‌باشد، چرا که چنین حدیثی، فاقد شرطی از شرائط قبول [و صَحّت حدیث] به نام شرط «اتصال سند» می‌باشد. و این عدم اتصال سند، با حذف یک راوی یا بیشتر از آن - از اسناد حدیث - تحقق پیدا می‌کند [و چطور می‌توان به چنین حدیثی اعتماد و اطمینان کرد] با وجودی که ما هیچ گونه آگاهی و اطلاع از حالات این راویان حذف‌شده در دست نداریم.

¹⁰ - الأنفال: 12.

¹¹ - القطان: مناع، مباحث فی علوم القرآن، مؤسسة الرسالة ناشرون، الطبعة الأولى، ص: 29.

¹² - الأنعام: 112.

¹³ - عتر: حسن ضیاء الدین، وحی الله حقائقه وخصائصه فی القرآن والسنة، دار المکتبی - سوریه دمشق، الطبعة الأولى: 1419 هـ 1999 م، ص: 97-98.

¹⁴ - الزرقانی: محمد عبدالعظیم، مناهل العرفان فی علوم القرآن، دار الفکر - بیروت، الطبعة الأولى، 1996، تحقیق: مکتب البحوث والدراسات، 46/1.

¹⁵ - العسقلانی: أبو الفضل أحمد بن علی بن محمد بن أحمد بن حجر، فتح الباری، عبد العزیز بن عبد الله بن باز ومحب الدین الخطیب، رقم کتبه وأبوابه وأحادیثه و ذکر أطرافها: محمد فؤاد عبد الباقي، دار الفکر (مصور عن الطبعة السلفية)، 165/1.

¹⁶ - مبارکپوری: صفی الرحمن، خورشید نبوت (ترجمه‌ی فارسی الرّحیق المختوم) مترجم: دکتر محمدعلی لسانی، ص: 152، دانلودشده از سایت عقیده.

معلقات بخاری

اگر حدیث معلق، در یکی از کتابهایی یافت شود که فقط در آنها به تدوین و گردآوری احادیث صحیح پرداخته شده - مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم - در این صورت، برای حدیث معلق، حکم خاصی در نظر گرفته می‌شود:

الف: مواردی از احادیث معلق در صحیحین که با الفاظ و صیغه‌های جزم و قطعی به کسی نسبت داده شده است؛ مانند: «قال» و «ذكر» و «حكي»؛ مثلاً بدون ذکر سند گفته شود: «قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كذا وكذا» یا «قال مجاهد كذا»، یا «روى أبوهريرة كذا وكذا»، یا «ذكر ابن عباس كذا وكذا»، یا «حكي ابن مسعود كذا وكذا» و عباراتی شبیه اینها؛ در این صورت، مطالبی که پس از این الفاظ و صیغه‌ها می‌آیند، محکوم به صحت هستند و این صیغه‌ها دلیل بر صحت حدیث معلق می‌باشند [و به کار بردن این الفاظ، بیانگر اطمینان آنها از فلان گفته می‌باشد].

ب: و احادیث معلقی که در آن به الفاظ و صیغه‌های «تمریض» [صیغه‌ای که در آن لفظ حتمی و قطعی به کار نرفته باشد]، مانند: «قیل» و «ذكر» و «حكي». این گونه احادیث، صحیح تلقی نمی‌شوند و آنچه که پس از این صیغه‌های غیرقطعی می‌آید، محکوم به صحت نیست، بلکه احادیث معلقی که در صحیحین با صیغه‌ی تمریض [غیرقطعی] آورده شده باشند، این احادیث ممکن است صحیح باشند و ممکن است حسن باشند و ممکن است ضعیف باشند.¹⁷

گفتار دوم: نگاهی به روایت‌های بخاری در این باب

روایت نخست:

روایتی است که امام بخاری در صحیح خویش، باب: «كيف كان بدأ الوحي إلى رسول الله _» در حدیث سوم، از یحیی بن بکیر، از لیث بن سعد، از عقیل بن خالد، از محمد بن شهاب زهري، از عروه بن زبیر، از ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت کرده است. این روایت از خواب‌های صادقه‌ی پیامبر اکرم _ آغاز می‌گردد و به فتره‌ی انقطاع وحی پایان می‌یابد و در آن، هیچ اشاره‌ای به تصمیم خودکشی پیامبر اکرم _ صورت نگرفته است. سند و متن این روایت چنین است:

حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا اللَّيْثُ عَنْ عُقَيْلٍ عَنْ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهَا قَالَتْ أَوَّلُ مَا بُدِيََ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْوَحْيِ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ فِي النَّوْمِ فَكَانَ لَا يَرَى رُؤْيَا إِلَّا جَاءَتْهُ مِثْلَ فَلَقِ الصُّبْحِ ثُمَّ حُبَّ إِلَيْهِ الْخَلَاءُ وَكَانَ يَخْلُو بَعَارٍ حِرَاءٍ فَيَتَحَنَّنُ فِيهِ وَهُوَ التَّعَبُ الدَّلِيلُ دَوَاتِ الْعَدَدِ قَبْلَ أَنْ يَنْزِعَ إِلَى أَهْلِهِ وَيَتَزَوَّدَ لِدَلِكْ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى خَدِيجَةَ فَيَتَزَوَّدُ لِمِثْلِهَا حَتَّى جَاءَهُ الْحَقُّ وَهُوَ فِي غَارٍ حِرَاءٍ فَجَاءَهُ الْمَلَكُ فَقَالَ اقْرَأْ قَالَ مَا أَنَا بِقَارِئٍ قَالَ فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ اقْرَأْ قُلْتُ مَا أَنَا بِقَارِئٍ فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَّانِيَةَ حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ اقْرَأْ قُلْتُ مَا أَنَا بِقَارِئٍ فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَّالِثَةَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ {اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ} فَارْجِعْ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَرْجِفُ فَوَادَهُ فَدَخَلَ عَلَى خَدِيجَةَ بِنْتِ حُوَيْلِدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَقَالَ زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي فَرَمَلُوهُ حَتَّى ذَهَبَ عَنْهُ الرَّوْعُ فَقَالَ لَخَدِيجَةَ وَأَخْبَرَهَا الْخَبْرَ لَقَدْ خَشِيتُ عَلَى نَفْسِي فَقَالَتْ خَدِيجَةُ كَلَّا وَاللَّهِ مَا يُخْزِيكَ اللَّهُ أَبَدًا إِنَّكَ لَتَصِلُ الرَّحِمَ وَتَحْمِلُ الْكَلَّ وَتَكْسِبُ الْمَعْدُومَ وَتَقْرِي الضَّيْفَ وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ فَانْطَلَقَتْ بِهِ خَدِيجَةُ حَتَّى أَتَتْ بِهِ وَرَقَةَ بْنَ نَوْفَلٍ بْنِ أَسَدِ بْنِ عَبْدِ الْعُزَّى ابْنَ عَمِّ خَدِيجَةَ وَكَانَ أَمْرًا قَدْ تَنَصَّرَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَكَانَ يَكْتُبُ الْكِتَابَ الْعِبْرَانِيَّ فَيَكْتُبُ مِنَ الْإِنْجِيلِ بِالْعِبْرَانِيَّةِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكْتُبَ وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ عَمِيَ فَقَالَتْ لَهُ خَدِيجَةُ يَا ابْنَ عَمِّ اسْمَعْ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ فَقَالَ لَهُ وَرَقَةُ يَا ابْنَ أَخِي مَاذَا تَرَى فَأَخْبَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَبْرَ مَا رَأَى فَقَالَ لَهُ وَرَقَةُ هَذَا النَّامُوسُ الَّذِي نَزَلَ اللَّهُ عَلَى مُوسَى يَا لَيْتَنِي فِيهَا جَدْعًا لَيْتَنِي أَكُونُ حَيًّا إِذْ يُخْرِجُكَ قَوْمُكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

¹⁷ - برای معلومات بیش‌تر، به کتاب‌های: نخبة الفكر از علامه ابن حجر، تیسیر مصطلح الحديث از شیخ محمود الطحان و دیگر کتب مصطلح حدیث مراجعه کنید.
اصطلاحات حدیثی فوق، مأخوذ از کتاب استاد محمود طحان است.

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْمَحَرَجِيَّ هُمْ قَالَ نَعَمْ لَمْ يَأْتِ رَجُلٌ قَطُّ بِمِثْلِ مَا جِئْتَ بِهِ إِلَّا عُودِي وَإِنْ يُدْرِكْنِي يَوْمُكَ أَنْصُرَكَ نَصْرًا مُؤَزَّرًا ثُمَّ لَمْ يَنْشَبْ وَرَقَهُ أَنْ تُوفِّي وَفَتَرَ الْوَحْيَ»¹⁸

«نزل وحی بر رسول الله _ به وسیلهی خوابها و رؤیاهای راستین آغاز شد و آنچه را که در عالم رؤیا می دید، مانند روشنی صبح، تحقق پیدا می کرد. بعدها رسول خدا _ به عزلت و گوشه نشینی علاقه مند گردید و در غار حرا به گوشه نشینی پرداخت و چندین شبانه روز - بدون اینکه به خانه بیاید- در آن جا عبادت می کرد و هنگامی که توشه اش تمام می شد به خانه می آمد و توشه بر می داشت. خدیجه رضی الله عنها توشه ی او را آماده می کرد.

در یکی از روزها که در غار مشغول عبادت بود، جبریل علیه السلام نزد او آمد و گفت: بخوان. رسول الله _ فرمود: من خواندن بلد نیستم. می گوید: جبریل مرا در بغل گرفت و فشرد. سپس رهایم کرد و گفت: بخوان. گفتم: خواندن بلد نیستم. بار دوم مرا در بغل گرفت و فشرد. وقتی بار سوم گفتم: بلد نیستم، مرا در بغل گرفت و فشرد و گفت: ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ [العلق: 1]. بخوان به نام پروردگارت، آن که [همه جهان را] آفریده است.

بعد از آن رسول خدا _ در حالی که قلبش می تپید، نزد خدیجه رضی الله عنها برگشت و گفت: مرا بپوشانید، مرا بپوشانید. آنها او را پوشانیدند تا اینکه ترس و دلهره اش برطرف گردید. آن گاه جریان را برای خدیجه رضی الله عنها بازگو نمود و فرمود: من نسبت به جان خود احساس خطر می کنم. خدیجه رضی الله عنها گفت: خداوند هرگز تو را ضایع نخواهد کرد؛ چون تو صله ی رحم را برقرار می کنی و به مستمندان می رسی و از مهمانان پذیرایی به عمل می آوری و در راه حق شکیبایی می ورزی. آن گاه خدیجه رضی الله عنها او را نزد پسر عموی خود، ورقه بن نوفل، برد. او مردی مسیحی و بزرگسال و نابینا بود. رسول الله _ آنچه را که مشاهده نموده بود، برای ورقه تعریف کرد. ورقه گفت: این همان فرشته ای است که بر موسی؟ نازل می شد. ای کاش روزی که قومت تو را از شهرشان بیرون می کنند زنده بودم. رسول خدا _ گفت: مگر آنان مرا بیرون می کنند؟! ورقه گفت: پیامی را که تو آورده ای هیچ کس نیاورده است مگر قومش با او دشمنی ورزیده و او را از شهر بیرون رانده اند. ای کاش زنده بودم و از تو حمایت می کردم. سپس دیری نگذشت که ورقه از دنیا رفت و جریان وحی نیز متوقف شد.

روایت دوم:

متن این روایت نیز شبیه متنی است که از طریق یحیی بن بُکیر... از اُمّ المؤمنین عایشه روایت شده است و قبلاً آن را تذکر دادیم؛ اما رجال آن متفاوت اند. امام بخاری در کتاب التفسیر، سوره ی علق، از سعید بن مروان، از محمد بن عبد العزیز بن اُبی رِزْمَه، از ابو صالح سَلْمُویَه، از عبد الله بن مبارک، از یونس بن یزید، از ابن شهاب زهري، از عروه بن زبیر، از اُمّ المؤمنین عایشه ٧ خبری را روایت می کند که متناً تفاوتی با روایت قبلی ندارد. یعنی هیچ اشاره ای وجود ندارد که پیامبر اکرم _ چندین بار تصمیم گرفت خود را از قلّه ی کوهی به زیر افکند.

روایت سوم:

این روایت را نیز امام بخاری در صحیح خویش، کتاب: «تعبیر الرؤیا» از عبد الله بن محمد جعفی، از عبد الرزاق صَنَعَانی، از مَعْمَر، از ابن شهاب زهري، از عروه بن زبیر، از اُمّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت کرده است. بخش اعظم متن این روایت نیز شبیه دو روایت قبلی است؛ اما در بخش اخیر، زیادتی صورت گرفته است که ابن شهاب زهري می گوید:

¹⁸- البخاری: أبو عبد الله محمد بن إسماعيل، صحيح البخاری (الجامع الصحيح المختصر)، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا أستاذ الحديث وعلومه في كلية الشريعة - جامعة دمشق، دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة الثالثة: 1407 هـ - 1987 م، 4/1 رقم: 3.

«مدتی وحی قطع شد و - چنان که به ما خبر رسیده- پیامبر _ بسیار اندوهگین شد و چندبار تصمیم گرفت که خویش را از قلّه‌ی کوهی سربه فلک کشیده به زیر افکند؛ اما هر گاه به قلّه‌ی کوه نزدیک می‌شد، جبرئیل علیه السلام آشکار می‌شد و می‌گفت: ای محمد! تو به راستی رسول خدایی. بدین ترتیب، نگرانی و اندوه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرو می‌نشست و دلش آرام می‌گرفت و باز می‌گشت. وقتی که انقطاع وحی ادامه می‌یافت، دوباره تصمیم قبلی در دلش زنده می‌شد و چون به قلّه‌ی کوه نزدیک می‌شد، جبرئیل خود را به او نشان می‌داد و همان سخنان را تکرار می‌کرد.»¹⁹

زیادتی که در این روایت به نظر می‌رسد:

شاید عده‌ای، روایت معمر بن راشد را - که در بخش اخیر آن، اضافاتی صورت گرفته است- شاذ و از تفردات او بدانند؛ زیرا مخالف روایت دوتن از شاگردان امام ابن شهاب زهري (عقیل بن خالد و یونس بن یزید) است. اگر چه معمر نیز از شاگردان او بود؛ اما به دلیل این که یونس بن یزید یار دوازده ساله‌ی ابن شهاب بود و ابو حاتم رازی عقیل را بر هردو ترجیح می‌دهد²⁰ و عبد الله بن مبارک نیز در روایت از ابن شهاب، یونس را بر معمر ترجیح داده است²¹، ظاهراً این اضافات از تفردات معمر بن راشد به نظر می‌رسد؛ ولی این اعتراض، چندان موجه نیست؛ زیرا - چنان که بعداً توضیح خواهیم داد- این احتمال وجود دارد که امام ابن شهاب، اصل روایت را برای یونس بن یزید و عقیل بن خالد نقل کرده باشد؛ اما در حین روایت این خبر برای معمر، جملاتی دیگری را نیز برای او نقل کرده است و چون که سند متصلی نداشته است، جمله‌ی «فیما بلغنا» را نیز بر زبان رانده است؛ تا معمر و دیگران بدانند که این بخش روایت، متصل نیست. به هر حال، این روایت، تا وفات ورقه بن نوفل صحیح بوده و جملات بعد از آن که از بلاغات زهري به شمار می‌آید، صحیح نیست.

گفتار سوم: آیا این اضافات از بلاغات زهري است؟

در این که بخش اخیر این روایت، از بلاغات امام ابن شهاب زهري و از مراسیل اوست، تردیدی وجود نداشته و ادله‌ی ذیل، دیدگاه ما را تأیید می‌کند:

1. در روایات یونس بن یزید و عقیل بن خالد - که هر دو از شاگردان امام زهري بودند- این زیادت وجود نداشته و این زیادت، مختص روایت معمر است. نقطه‌ی قابل توجه این است که در روایت معمر بن راشد هم، به شکل موصول نقل نگردیده و صراحتاً جمله‌ی «فیما بلغنا» چنان که به ما رسیده است» از ابن شهاب نقل شده است. حافظ ابن حجر عسقلانی²²، علامه ابو بکر قسطلانی²³، شیخ ناصر الدین البانی²⁴ و دیگران نیز تصریح دارند بر این که اضافت مذکور، از بلاغات زهري است.
2. کل روایت‌هایی که به شکل متصل و بدون جمله‌ی «بلغنا» از معمر بن راشد، از ابن شهاب زهري نقل شده‌اند، سُست و بی‌اعتبارند؛ من جمله:

¹⁹ - «... ثُمَّ لَمْ يَنْسَبْ وَرَقَهُ أَنْ تُؤْفَى وَفَتَرَ الْوَحْيَ فِتْرَةً حَتَّى حَزَنَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فِيمَا بَلَّغْنَا - حُزْنًا عَدَا مِنْهُ مَرَارًا كَيَّ يَتَرَدَّى مِنْ رُءُوسِ شَوَاهِقِ الْجِبَالِ فَكُلَّمَا أَوْفَى بِذُرْوَةِ جَبَلٍ لَكَيْ يُلْقِي مِنْهُ نَفْسَهُ تَبَدَّى لَهُ جِبْرِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا فَيَسْكُنُ لَذَلِكَ جَاشُهُ وَتَقَرُّ نَفْسُهُ فَيَرْجِعُ فَإِذَا طَالَتْ عَلَيْهِ فِتْرَةُ الْوَحْيِ غَدَا لِمِثْلِ ذَلِكَ فَإِذَا أَوْفَى بِذُرْوَةِ جَبَلٍ تَبَدَّى لَهُ جِبْرِيلُ فَقَالَ لَهُ مِثْلُ ذَلِكَ.» صحيح البخاري، 2561/6، رقم: 6581.

²⁰ - الذهبي: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد، سير أعلام النبلاء، المحقق: مجموعة محققين بإشراف شعيب الأرنؤوط، مؤسسة الرسالة، 304/6.

²¹ - همان، 299/6.

²² - فتح الباري لابن حجر، 359/12.

²³ - القسطلاني: أحمد بن محمد بن أبي بكر بن عبد الملك القسطلاني القتيبي المصري، أبو العباس، شهاب الدين، إرشاد الساري لشرح صحيح البخاري، المطبعة الكبرى الأميرية، مصر، الطبعة: السابعة، 1323 هـ، 121/10.

²⁴ - الألباني: محمد ناصر الدين بن الحاج نوح، سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ في الأمة، دار المعارف، الطبعة: الأولى، 1412 هـ / 1992 م، 162/3، رقم: 1052.

روایت اول: حافظ ابن مَرْدَوِيَه در تفسیر خویش - چنان که حافظ ابن حجر عسقلانی نقل می‌کند- از طریق محمد بن کثیر، از مَعْمَر بن راشد روایتی را آورده که جمله‌ی «بَلَعْنَا» در آن وجود ندارد و گویا به شکل متصل نقل شده باشد؛ اما دو اشکال بزرگ در این روایت وجود دارد؛ اشکال نخست: محمد بن کثیر صَنَعانی - که یکی از راویان این خبر است- از وثاقت چندانی برخوردار نیست. امام شمس‌الدین ذهبی او را «امام محدث»²⁵ می‌داند و حسن بن ربیع²⁶ و یحیی بن معین²⁷ و ابن حبان²⁸ نیز قابل اعتمادش می‌شمارند. اما محدثان دیگری چون: امام احمد بن حنبل²⁹، نسائی³⁰، عُقَيْلی³¹، ابو عبد الله حاکم³² او را تضعیف کرده‌اند. امام ذهبی نیز او را از راویانی می‌داند که روایت‌های منکری دارند.³³ بناءً این روایت - چنان که باید- حجت نیست. اشکال دوم: این روایت، مخالف با روایت امام عبد الرزاق از مَعْمَر³⁴ است که در «صحیح البخاری»³⁵ و «مسند أحمد»³⁶ و «صحیح ابن حبان»³⁷ نیز آمده است و جمله‌ی «بَلَعْنَا» در آن ذکر شده است. بنا بر این دو اشکال، روایت از اعتبار می‌افتد.

روایت دوم: امام ابن جریر طبری در تفسیر خویش، این روایت را از طریق نعمان بن راشد، از ابن شهاب زهري به شکل متصل نقل کرده و جمله‌ی «بَلَعْنَا» در آن وجود ندارد.³⁸ شاید برخی‌ها گمان کنند روایت نعمان بن راشد می‌تواند مؤید روایت محمد بن کثیر باشد؛ اما اگر دیدگاه محدثان و علمای جرح و تعدیل را بخوانیم، نعمان بن راشد ضعیف‌تر از محمد بن کثیر است. اگر چه او از رجال مسلم است و ابن حبان³⁹ توثیقش کرده است؛ اما جمهور علما، من جمله: امام احمد بن حنبل⁴⁰، امام بخاری⁴¹، ابو داود⁴²، نسائی⁴³

²⁵- سیر أعلام النبلاء، 382/15.

²⁶- الرازي: عبد الرحمن بن أبي حاتم محمد بن إدريس أبو محمد، **الجرح والتعديل**، دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة الأولى، 1271 - 1952، 69/8، رقم: 309.

²⁷- الذهبی: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز، **تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام**، المحقق: الدكتور بشار عواد معروف، دار الغرب الإسلامي، الطبعة: الأولى، 2003 م، 450/5.

²⁸- البُستى: محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التميمي، **الثقات**، دار الفكر، الطبعة الأولى: 1395 - 1975، تحقيق: السيد شرف الدين أحمد، 70/9، رقم: 15236.

²⁹- البخاری: محمد بن إسماعيل بن إبراهيم أبو عبدالله الجعفي، **التاريخ الكبير**، دار الفكر، تحقيق: السيد هاشم الندوي، 218/1، رقم: 684.

³⁰- سیر أعلام النبلاء، 383/10.

³¹- العُقَيْلی: أبو جعفر محمد بن عمر بن موسى، **الضعفاء الكبير**، تحقيق: عبد المعطي أمين قلجعي، دار المكتبة العلمية - بيروت، الطبعة الأولى، 1404 هـ - 1984 م، 128/4، رقم: 1687.

³²- الحكري: مغلاطي بن قليج بن عبد الله البكجري المصري الحنفي، أبو عبد الله، علاء الدين، **إكمال تهذيب الكمال في أسماء الرجال**، المحقق: أبو عبد الرحمن عادل بن محمد - أبو محمد أسامة بن إبراهيم، الفاروق الحديثة للطباعة والنشر، الطبعة: الأولى، 1422 هـ - 2001 م، 321/10، رقم: 4266.

³³- الذهبی: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز، **تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام**، المحقق: الدكتور بشار عواد معروف، دار الغرب الإسلامي، الطبعة: الأولى، 2003 م، 450/5.

³⁴- الصنعاني: أبو بكر عبد الرزاق بن همام، **مصنف عبد الرزاق**، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، المكتب الإسلامي - بيروت، الطبعة الثانية، 1403، 321/5، رقم: 9719.

³⁵- **صحیح البخاری**، 2561/6، رقم: 6581.

³⁶- الشيباني: أحمد بن حنبل أبو عبدالله، **مسند الإمام أحمد بن حنبل**، المحقق: شعيب الأرناؤوط وآخرون، مؤسسة الرسالة، الطبعة: الثانية 1420 هـ، 1999 م، 112/43، رقم: 25959.

³⁷- البستى: محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ بن مَعْبَد، التميمي، أبو حاتم، الدارمي، **صحیح ابن حبان** بترتيب ابن بلبان، المحقق: شعيب الأرناؤوط، مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الثانية، 1414 - 1993، ص: 217.

³⁸- الطبري: محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الأملي، أبو جعفر، **جامع البيان في تأويل القرآن**، المحقق: أحمد محمد شاكر، مؤسسة الرسالة، الطبعة: الأولى، 1420 هـ - 2000 م، 520/24، در تفسیر سوره‌ی «العلق».

³⁹- **الثقات لابن حبان**، 532/7، رقم: 11323.

⁴⁰- **الجرح والتعديل** لابن أبي حاتم، 448/8، رقم: 2060.

⁴¹- البخاری: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله الجعفي، **الضعفاء الصغير**، تحقيق: محمود إبراهيم زايد، دار الوعي - حلب، الطبعة الأولى، 1396 هـ، ص: 113، رقم: 371.

⁴²- الذهبی: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد، **ميزان الاعتدال**، تحقيق: علي محمد الجاوي المجلد الاول، دار المعرفة للطباعة والنشر بيروت - لبنان، 265/4، رقم: 9093.

⁴³- النَّسائي: أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن، **الضعفاء والمتروكين**، دار الوعي - حلب، تحقيق: محمود إبراهيم زايد، الطبعة الأولى، 1369 هـ، 100/1، رقم: 587.

یحیی بن معین⁴⁴، یحیی بن سعید قَطَّان⁴⁵، عَقِيلِي⁴⁶، ابن شاهین⁴⁷ و برخی از علمای دیگر او را جرح کرده و «کثیر الأوهام» و «کثیر الغلط» دانسته‌اند. بناءً بر روایت دو راوی بدحافظه و کثیر الغلط، نمی‌تواند با روایت‌های یونس بن یزید و عَقِيل بن خالد و عبد الرزاق بن همام و مَعْمَر بن راشد برابری کند.

1. جالب است که امام بخاری رحمه الله علیه قبل از روایت معمر بن راشد رحمه الله علیه روایت یونس بن یزید و عقیل بن خالد رحمه الله علیه را آورده و در اخیر، روایت مَعْمَر بن راشد را آورده‌است؛ تا خوانندگان بدانند که صحیح‌ترین روایات، دو روایت پیشین بوده و بخش اخیر روایت ابن شهاب - که مَعْمَر بن راشد آن را نقل کرده‌است - مُسْنَد و مُتَّصِل نیست و داستان صحیح، همان روایات یونس و عَقِيل و روایت مَعْمَر - قبل از مرسل ابن شهاب - است. امام مسلم رحمه الله علیه نیز روایت یونس بن یزید را آورده‌است⁴⁸ و پس از آن، به روایت مَعْمَر، اشاره‌ای کرده‌است و از ذکر کل داستان - به ویژه مرسل امام زهری رحمه الله علیه که در روایت یونس نبود - خودداری کرده‌است. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که امام مسلم رحمه الله علیه روایت مَعْمَر را شبیه روایت یونس دانسته و تفاوت اندک این دو روایت را نیز بیان کرده‌است؛⁴⁹ ولی هیچ اشاره‌ای به مرسل امام زهری نکرده‌است، این بدان معنی است که از دیدگاه امام مسلم 6 آن بخشی از روایت - که از مراسیل ابن شهاب است - مُسْنَد و قابل احتجاج نیست.

2. امام ابن جریر طبری رحمه الله علیه در تاریخ خویش این روایت را از محمد بن عبد الأعلى، از محمد بن ثور، از معمر بن راشد، از امام ابن شهاب زهری، به شکل مرسل آورده‌است. در روایت ابن جریر، حتّی جمله‌ی «بَلَعْنَا» نیز حذف شده و چنین آمده است: «زهری گفت: مدّتی وحی قطع شد و - چنان که به ما خبر رسیده - پیامبر - بسیار اندوهگین شد و چندبار تصمیم گرفت که خویش را از قله‌ی کوهی سربه‌فلک کشیده به زیر افکند...»⁵⁰ تمام رجال این روایت - از محمد بن عبد الأعلى تا معمر - معتمد و ثقة‌اند. ابن عبد الأعلى از رجال کتب خمس (مسلم، ابو داود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه) بوده و تنها در صحیح مسلم 25 روایت از او وجود دارد. ابن حبان⁵¹، ابو حاتم، ابو زرع⁵² و نسائی⁵³ او را ثقة دانسته‌اند و کسی را سراغ ندارم که بر او جرح وارد

⁴⁴- تاریخ الإسلام للذهبي، 747/3.

⁴⁵- الجرح والتعديل لابن أبي حاتم، 448/8، رقم: 2060.

⁴⁶- العَقِيلِي: أبو جعفر محمد بن عمر بن موسى، الضعفاء الكبير، تحقيق: عبد المعطي أمين قلجعي، دار المكتبة العلمية - بيروت، الطبعة الأولى، 1404 هـ - 1984 م، 268/4، رقم: 1875.

⁴⁷- ابن شاهين: أبو حفص عمر بن أحمد بن عثمان، تاريخ أسماء الضعفاء والكذابين، المحقق: عبد الرحيم محمد أحمد القشيري، الطبعة: الأولى، 1409 هـ / 1989 م، ص: 185، رقم: 646.

⁴⁸- النيسابوري: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري، صحيح مسلم، دار إحياء التراث العربي - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، مع الكتاب: تعليق محمد فؤاد عبد الباقي، باب: بدء الوحي إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم، 139/1.

⁴⁹- امام مسلم پس از روایات یونس بن یزید 6 می‌گوید: «وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ أَخْبَرَنَا مَعْمَرُ قَالَ قَالَ الزُّهْرِيُّ وَأَخْبَرَنِي عُرْوَةُ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ أَوَّلُ مَا بُدِيَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْوَحْيِ. وَسَأَقُ الْحَدِيثَ بِمِثْلِ حَدِيثِ يُونُسَ. غَيْرَ أَنَّهُ قَالَ قَوْلًا لِلَّهِ لَا يُحْزِنُكَ اللَّهُ أَبَدًا. وَقَالَ قَالَتْ خَدِيجَةُ أَيْ ابْنِ عَمٍّ اسْمَعُ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ.» یعنی: محمد بن رافع از عبد الرزاق، از مَعْمَر، از ابن شهاب، از عروه بن زبیر، از ام المؤمنین عایشه 7 روایت کرده‌است که گفت: «أولین باری که وحی بر رسول اکرم - آغاز شد...» بخشی دیگر حدیث، شبیه روایت یونس بن یزید است، با تفاوت این که در روایت معمر آمده‌است که [ام المؤمنین خدیجه 7 برای رسول اکرم - گفت: [سوگند به خدا که الله تو را هرگز اندوهگین نخواهد کرد. [همچنان در روایت معمر آمده‌است که [خدیجه 7 [برای ورقه بن نوفل] گفت: پسرِ عمو! بشنو که برادرزاده‌ات چه می‌گوید. صحیح مسلم، همان باب، همان صفحه.

⁵⁰- «حدثنا محمد بن عبد الأعلى قال حدثنا ابن ثور عن معمر عن الزهري قال فتر الوحي عن رسول الله - فترة فحزن حزنا شديدا جعل يغدو إلى رؤوس شواهد الجبال ليتردى منها» الطبري: محمد بن جرير أبو جعفر، تاريخ الأمم والرسول والملوك، دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة الأولى، 1407، 535/1.

⁵¹- الثقات لابن حبان، 104/9، رقم: 15428.

⁵²- الجرح والتعديل لابن أبي حاتم، 16/8، رقم: 70.

⁵³- النسائي: أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي، تسمية الشيوخ، دار البشائر الإسلامية - بيروت / لبنان - 1424 هـ / 2003 م، الطبعة: الأولى، تحقيق: قاسم علي سعد، ص: 49.

کرده باشد. محمد بن ثور نیز از سوی ابن حبان⁵⁴ و ابو حاتم و یحیی بن معین⁵⁵ توثیق شده و امام ذهبی او را «امام قانت ربّانی» دانسته است⁵⁶. با توجه به ادله فوق، تردیدی باقی نمی ماند که این اضافت، از بلاغات و مراسیل امام ابن شهاب زهري بوده و سند صحیح متصلی ندارد.

گفتار چهارم: مراسیل زهري و ديگاه علما پيرامون آن

دیدگاه امام یحیی بن سعید قطّان رحمه الله عليه

امام ابن ابی حاتم در کتاب «الجرح والتعديل» از احمد بن سنان واسطی نقل می کند که گفت: «یحیی بن سعید قطّان، به روایت های مرسل ابن شهاب زهري و قتاده را ارزشی قایل نشده و آن را به منزله ی باد، سُست و بی بنیاد می دانست»⁵⁷.

دیدگاه امام شافعی رحمه الله عليه

امام محمد بن ادريس شافعی رحمه الله عليه گفته است: «مراسیل زهري ارزشی ندارند؛ زیرا او از سلیمان بن ارقم روایت می کرد»⁵⁸. سلیمان بن ارقم در پهلوی این که ضعیف است، شاگرد زهري و از اتباع تابعین است.⁵⁹

دیدگاه امام ابن رجب حنبلی رحمه الله عليه

امام ابن رجب حنبلی، در کتاب معروف خویش «فتح الباری» می گوید: «مراسیل زهري، از ضعیف ترین مراسیل به شمار می آیند»⁶⁰.

دیدگاه حافظ شمس الدین ذهبی رحمه الله عليه

او در کتاب «الموقظة في علم مصطلح الحديث» می نویسد: «از دیدگاه محدّثان، مراسیل حسن، از سُست ترین مراسیل به شمار می آید؛ اما مراسیل زهري و قتاده و حمید طویل - که از صغار تابعین محسوب می گردند- ضعیف تر بوده و غالب محققان، مراسیل این ها را از جمله ی مُعضلات و منقطعات به شمار می آورند؛ زیرا این ها غالباً از کبار تابعین روایت می کنند و گمان می رود که در مراسیل آن ها، دو راوی از سند ساقط شده باشد»⁶¹.

دیدگاه امام ابن عبد الهادی رحمه الله عليه

امام ابن عبد الهادی در کتاب «تنقیح التحقيق في أحاديث التعليق» می گوید: «مراسیل زهري، ضعیف اند»⁶².

گفتار پنجم: نگاهی به روایت هایی که در غیر از بخاری آمده است

تاریخ طبری:

امام ابن جریر طبری در تاریخ خویش، از محمد بن حمید بن حیّان رازی، از سلمه بن أبرش، از محمد بن اسحاق، از عبید بن عمیر روایت کرده است.⁶³ در الفاظ این روایت، تفاوت های با روایات گذشته دیده می شود؛ اما این روایت نیز از تصمیم انتحار پیامبر صلی الله

⁵⁴- الثقات لابن حبان، 57/9، رقم: 15167.

⁵⁵- الجرح والتعديل لابن أبي حاتم، 217/7، رقم: 1208.

⁵⁶- سير أعلام النبلاء، 303/9.

⁵⁷- الجرح والتعديل لابن أبي حاتم، 245/1.

⁵⁸- ن.ك: السبكي: تاج الدين بن علي بن عبد الكافي، طبقات الشافعية الكبرى، هجر للطباعة والنشر- والتوزيع - 1413هـ، الطبعة: الثانية، تحقيق: د. محمود محمد الطناحي، د. عبد الفتاح محمد الحلو، 20/1. سير أعلام النبلاء، 340/5.

⁵⁹- دو مرجع قبلی.

⁶⁰- الحنبلي: زين الدين أبي الفرج عبد الرحمن ابن شهاب الدين البغدادي ثم الدمشقي الشهير بابن رجب، الكتاب: فتح الباري، دار ابن الجوزي - السعودية / الدمام - 1422هـ، الطبعة: الثانية، تحقيق: أبو معاذ طارق بن عوض الله بن محمد، 408/2.

⁶¹- الذهبي: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز، الموقظة في علم مصطلح الحديث، اعتنى به عبد الفتاح أبو غدة، مكتب المطبوعات الإسلامية- حلب، الطبعة الثانية: 1405، ص: 40.

⁶²- ابن عبد الهادی: شمس الدين محمد بن أحمد الحنبلي، تنقيح التحقيق في أحاديث التعليق، تحقيق: سامي بن محمد بن جاد الله وعبد العزيز بن ناصر الخباني، أضواء السلف - الرياض، الطبعة: الأولى، 1428هـ - 2007 م، 585/4، رقم: 3051.

علیه وسلم سخن گفته‌است. این جا از ذکر کل داستان اجتناب کرده و چند تفاوت محتوایی متن آن را با روایت‌های بخاری تذکر می‌دهیم که در هیچ‌یک از روایت‌های صحیح، نیامده است:

1. «فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فجاءني وأنا نائم بنمط من ديباج فيه كتاب فقال اقرأ فقلت ما اقرأ فغطني حتى ظننت أنه الموت ثم أرسلني فقال اقرأ فقلت ماذا أقرأ وما أقول ذلك إلا افتداء منه أن يعود إلي بمثل ما صنع بي قال اقرأ باسم ربك الذي خلق إلى قوله علم الإنسان ما لم يعلم قال فقرأته قال ثم انتهى ثم انصرف عني وهببت من نومي وكأنما كتب في قلبي كتابا.» رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرمود: در حالی که من خوابیده بودم [جبرئیل] با پارچه‌ای که در آن کتابی بود، نزد من آمد و گفت: بخوان، گفتم: چه بخوانم؟ پس مرا چنان فشرده که گمان بردم مرگ به سراغم آمده‌است، آن گاه مرا رها کرد و گفت: بخوان. گفتم: چه بخوانم؟ گفت: بخوان به نام پروردگارت. آن گاه مرا رها کرد و من چنان از خواب بیدار شدم که گویی کتابی در دلم نوشته شده‌است.

2. «قال ولم يكن من خلق الله أحد أبغض إلي من شاعر أو مجنون كنت لا أطيق أن أنظر إليهما قال قلت إن الأبعد يعني نفسه لشاعر أو مجنون لا تحدث بها عني قریش أبدا لأعمدن إلى حالق من الجبل فلاطرحن نفسي منه فلاقتلنها فلاستريحن قال فخرجت أريد ذلك حتى إذا كنت في وسط من الجبل سمعت صوتا من السماء يقول يا محمد أنت رسول الله وأنا جبريل قال فرفعت رأسي إلى السماء فإذا جبرئيل في صورة رجل صاف قدميه في أفق السماء يقول يا محمد أنت رسول الله وأنا جبرئيل» و هیچ کس در میان خلق خدا منفرتر از شاعر یا دیوانه برای من نبود و من حتی طاقت نگاه کردن به آنها را نداشتم، گفتم: «من یا شاعرم یا دیوانه، قریش هرگز از من سخنی نخواهند گفت، به قله‌ی کوهی می‌روم و خود را از آن به زیر می‌افکنم و راحت می‌شوم. برای این کار، بیرون رفتم؛ تا در میان کوه رسیدم، صدایی از آسمان شنیدم که می‌گفت: ای محمد، تو رسول خدا هستی و من جبرئیلیم. به سوی آسمان نگاه کردم و دیدم جبرئیل به شکل مردی است که پاهایش در افق آسمان است و می‌گوید: «ای محمد، تو رسول خدا هستی و من جبرئیلیم».

بررسی سند و متن این روایت

در سند این روایت، سه اشکال بزرگ وجود دارد؛ نخست: این روایت نیز مرسل است؛ راوی این خبر (عُبید بن عُمیر) از جمله‌ی تابعین بود.⁶⁴ دوم: ابن حُمید رازی از دیدگاه جمهور محدثان، ضعیف است و برخی از علمای جرح و تعدیل، او را به دروغ‌گویی متهم کرده‌اند.⁶⁵ سوم: سلمه بن فضل آبرش نیز از دیدگاه جمهور – به ویژه بخاری و نسائی – حُجَّت نیست.⁶⁶ چهارم: این روایت، نکارتِ متنی نیز دارد؛ زیرا در آن آمده‌است که نخستین بار، پیامبر اکرم ﷺ در حالت خواب بود که وحی بر او نازل شد، این در حالی است که همه روایت‌های صحیح – و حتّی ضعیف هم – حکایت دارند که نزول وحی بر رسول خدا ﷺ در حالت بیداری بوده‌است. هم‌چنان، در همه روایت‌ها آمده‌است که پیامبر صلى الله عليه وسلم در جواب حضرت جبریل علیه السلام گفت: «ما أنا بقارئ» من خواننده نیستم اما در این روایت آمده‌است که حضرت پیامبر صلى الله عليه وسلم در جواب جبرئیل گفت: «ماذا أقرأ؟» چه بخوانم؟! بناً این روایت، سنداً و متناً بی‌اعتبار است.

⁶³- تاریخ الأمم والرسل والملوك، 532/1.

⁶⁴- تاریخ الإسلام للذهبی، 861/2.

⁶⁵- ن.ک: سیر أعلام النبلاء، 504/11-506. تاریخ الكبير، 69/1، رقم: 167.

⁶⁶- التاريخ الكبير للبخاری، 84/8، رقم: 2044. سیر أعلام النبلاء، 51/9. إكمال تهذيب الكمال في أسماء الرجال، 19/6، رقم: 2130.

طبقات ابن سعد:

ابن سعد در کتاب خویش «الطبقات الکبری» از محمد بن عمر واقدی، از ابراهیم بن محمد بن ابی موسی، از داود بن حصین، از ابی غطفان بن طریف، از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که گفت: «أن رسول الله، صلى الله عليه وسلم، لما نزل عليه الوحي بحراء مكث أياماً لا يرى جبريل، فحزن حزناً شديداً حتى كان يغدو إلى ثبير مرة وإلى حراء مرة يريد أن يلقي نفسه منه، فبينما رسول الله، صلى الله عليه وسلم، كذلك عامداً لبعض تلك الجبال إلى أن سمع صوتاً من السماء، فوقف رسول الله، صلى الله عليه وسلم، صعباً للصوت ثم رفع رأسه فإذا جبريل على كرسي بين السماء والأرض متربعاً عليه يقول: يا محمد أنت رسول الله حقاً وأنا جبريل، قال: فانصرف رسول الله، صلى الله عليه وسلم، وقد أقر الله عينه وربط جأشه، ثم تتابع الوحي بعد وحيي». ⁶⁷ چون در غار حراء وحی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نازل شد، روزها بدون دیدن جبرئیل ماند و به شدت اندوهگین شد؛ تا اینکه یک بار به ثبیر و بار دیگر به حراء رفت و خواست خود را زیر افکند. همچنان به سوی برخی از کوهها کوهها می رفت و تصمیم داشت که خود را از قلعه کوه به زیر افکند؛ تا اینکه صدایی از آسمان شنید. سرش به آسمان دوخت، دید که جبرئیل علیه السلام چهارزانو بر کرسییی در میان زمین و آسمان نشسته است و می گوید: ای محمد، من جبرئیل و تو حقاً که رسول خدایی. آنگاه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از تصمیم خود منصرف شد و خداوند متعال اضطرابش را برطرف ساخت. بعد از آن، وحی ادامه یافت..»

بررسی سند این روایت

سند این روایت نیز دو اشکال بزرگ دارد؛ اولاً: در سند آن، محمد بن عمر واقدی وجود دارد که علمای جرح و تعدیل بر ضعف او اتفاق کرده و برخی از علما، او را کذاب دانسته اند. ⁶⁸ جایگاه او در علم مغازی بر هیچ کسی پوشیده نیست؛ اما روایت هایش در صورت تعارض با احادیث صحیحین و روایات راویان معتبرتر، قطعاً پذیرفتنی نیست؛ ثانیاً: یکی از راویان دیگر این حدیث، ابراهیم بن محمد بن ابی موسی است؛ اما این راوی، شخص شناخته شده ای نبوده و به گمان اغلب، اشتباهی در اسم جد او صورت گرفته و قرائنی وجود دارد که او ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی باشد؛ زیرا ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی و محمد بن عمر واقدی هردو هم شهری و هم قبیله و هم عصر و هم مذهب بودند. واقدی و ابن ابی یحیی هردو مدنی، اسلمی و شیعی بودند و در یک عصر می زیستند. ابراهیم بن ابی یحیی از دیدگاه امام مالک بن انس، امام شافعی، امام احمد بن حنبل، امام بخاری، امام نسائی، امام یحیی بن سعید قطان، امام ابو داود، امام ابن حبان، امام یحیی بن معین و دیگران رحمه الله علیهم غیر ثقه بود. ⁶⁹ بناءً، تمام روایاتی که از تصمیم خودکشی پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از انقطاع وحی سخن می گویند، معلول و بی اساس اند.

نتیجه ی بحث

1. دشمنان و مخالفان اسلام، برای تضعیف باورهای مسلمانان و ایجاد شبهات زهرآگین، گاهی به روایت های معلول و بی بنیاد توسل جسته و گاهی آیات قرآنی و احادیث صحیحیه ی پیامبر صلی الله علیه وسلم و یاران آن حضرت را بدون در نظر گرفتن اصول کلی اسلام و مسلمات دینی، غلط تفسیر تفسیر می کنند؛ تا از این طریق، چهره ی پاک اسلام و پیامبر بزرگوار آن را وارونه جلوه دهند.
2. یکی از شبهاتی که مخالفان ناآگاه و بی انصاف اسلام - به ویژه در یک قرن اخیر- آن را مطرح کرده اند و بازتاب داده اند، حزن شدید پیامبر اکرم ﷺ و - به تعبیر آن ها- وضعیّت نابرابر روانی آن حضرت بود؛ تا جایی که چندین بار می خواست خود را از قلعه کوهی به زیر افکنده و اقدام به خودکشی کند؛ اما صدایی را شنید و از تصمیم خویش منصرف شد.

⁶⁷ - ابن سعد: محمد بن سعد بن منیع أبو عبد الله البصري الزهري، الطبقات الکبری، المحقق: إحسان عباس، دار صادر - بيروت، الطبعة: 1 - 1968 م، 196/1.

⁶⁸ - سیر أعلام النبلاء، 470-455/9.

⁶⁹ - سیر أعلام النبلاء، 455-451/8.

3. کسانی که این شبهه را مطرح می‌کنند، غالباً به روایتی دست می‌آویزند که امام بخاری رحمه الله علیه به صورت مُرْسَل و مُنْقَطِع از امام ابن شهاب زهري رحمه الله علیه نقل کرده است. در این روایت آمده است که ابن شهاب می‌گوید: «مَدَّتِي وَحِي قَطَعَ شِدَّ وَ - چنان که به ما خبر رسیده- پیامبر اکرم _ بسیار اندوهگین شد و چندبار تصمیم گرفت که خویش را از قله‌ی کوهی سربه‌فلک کشیده به زیر افکند...».
4. روایت نزول وحی و فتره‌ی انقطاع آن، چندین بار در صحیح البخاری آمده است؛ اما تنها در یک روایت آن - که از طریق مَعْمَر بن راشد- نقل شده است، اضافاتی صورت گرفته است که به اتفاق محققان از بلاغات امام ابن شهاب زهري است.
5. بلاغات به اخبار و داستان‌هایی گفته می‌شود که یکی از راویان - بدون آن که سلسله‌ی سند را تذکر دهد- آن را نقل کند. اگر راوی از کبار تابعین باشد، روایتش مرسل و اگر از اوساط و یا صغار تابعین باشد، روایتش در پهلوی مرسل بودن، احتمال مُعْضَل بودن را نیز دارد. امام ابن شهاب زهري از اوساط تابعین بود.
6. در صورت تعارض روایت حسن با صحیح، روایات صحیح قابل ترجیح است و روایت حسن اعتبار خود را از دست می‌دهد. چه رسد به روایت مرسل که از انواع حدیث ضعیف به‌شمار آمده و به اتفاق علما در صورت تعارض با اخبار صحیح و حسن، مردود است. بلاغات امام ابن شهاب، از مراسیل او شمرده شده و گاهی احتمال اِعضال در آن وجود دارد؛ بناءً به هیچ عنوانی نمی‌توان آن را حجت شمرد. به ویژه در جاهایی که با اصول و مسلمات شرعی و روایات صحیح، در تقابل قرار گیرد.
7. علمای بزرگ اهل سنت، امثال محمد بن ادریس شافعی، یحیی بن سعید قطان، یحیی بن معین، ابن عبد الهادی، ابن رجب حنبلی، شمس‌الدین ذهبی رحمه الله علیهم مراسیل زهري رحمه الله علیه را نپذیرفته و آن‌ها را بدترین و بی‌اعتبارترین مراسیل خوانده‌اند.
8. روایت‌هایی که رسول اکرم ﷺ را به تصمیم خودکشی متهم می‌کنند، در پهلوی علّت‌های سنّی، اشکالات فراوان متنی نیز دارند. حفظ جان، یکی از مقاصد کلی شریعت اسلامی بوده و خدا و پیامبر، خودکشی را تحریم کرده‌اند. بناءً، روایت مرسل امام زهري و روایت‌های مؤید آن، با ادله‌ی قطعی الثبوت و قطعی الدلالة در تعارض قرار داشته و سناً و متناً بی‌اعتبار و مضطرب‌اند.

فهرست منابع

1. ابن رجب: زین الدین أبي الفرج عبد الرحمن ابن شهاب الدين البغدادي، فتح الباري، دار ابن الجوزي - السعودية / الدمام - 1422هـ، الطبعة: الثانية، تحقيق: أبو معاذ طارق بن عوض الله بن محمد.
2. ابن سعد: محمد بن سعد بن منيع أبو عبد الله البصري الزهري، الطبقات الكبرى، المحقق: إحسان عباس، دار صادر - بيروت، الطبعة: 1 - 1968 م.
3. ابن شاهين: أبو حفص عمر بن أحمد بن عثمان، تاريخ أسماء الضعفاء والكذابين، المحقق: عبد الرحيم محمد أحمد القشقری، الطبعة: الأولى، 1409هـ/1989م.
4. ابن عبد الهادی: شمس الدين محمد بن أحمد الحنبلي، تنقيح التحقيق في أحاديث التعليق، تحقيق: سامي بن محمد بن جاد الله وعبد العزيز بن ناصر الخباني، أضواء السلف - الرياض، الطبعة: الأولى، 1428هـ - 2007 م.
5. ابن منظور: محمد بن مكرم بن منظور الأفرقي المصري، لسان العرب، دار صادر - بيروت، الطبعة الأولى.
6. الألبانی: محمد ناصر الدين بن الحاج نوح، سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ في الأمة، دار المعارف، الطبعة: الأولى: 1412 هـ / 1992 م.

7. البخاري: أبو عبد الله محمد بن إسماعيل، صحيح البخاري (الجامع الصحيح المختصر)، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا أستاذ الحديث وعلومه في كلية الشريعة - جامعة دمشق، دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة الثالثة: 1407 هـ - 1987 م.
8. البخاري: محمد بن إسماعيل بن إبراهيم أبو عبد الله الجعفي، التاريخ الكبير، دار الفكر، تحقيق: السيد هاشم الندوي.
9. البخاري: محمد بن إسماعيل أبو عبد الله الجعفي، الضعفاء الصغير، تحقيق: محمود إبراهيم زايد، دار الوعي - حلب، الطبعة الأولى، 1396 هـ.
10. البُستي: محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التميمي، الثقات، دار الفكر، الطبعة الأولى: 1395 - 1975، تحقيق: السيد شرف الدين أحمد.
11. الحكري: مغلاطي بن قليج بن عبد الله البكجري المصري الحنفي، أبو عبد الله، علاء الدين، إكمال تهذيب الكمال في أسماء الرجال، المحقق: أبو عبد الرحمن عادل بن محمد - أبو محمد أسامة بن إبراهيم، الفاروق الحديثة للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، 1422 هـ - 2001 م.
12. الذهبي: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد، سير أعلام النبلاء، المحقق: مجموعة محققين بإشراف شعيب الأرنؤوط، مؤسسة الرسالة.
13. الذهبي: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز، تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، المحقق: الدكتور بشار عواد معروف، دار الغرب الإسلامي، الطبعة: الأولى، 2003 م.
14. الذهبي: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد، ميزان الاعتدال، تحقيق: علي محمد البجاوي المجلد الاول، دار المعرفة للطباعة والنشر بيروت - لبنان.
15. الذهبي: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز، الموقظة في علم مصطلح الحديث، اعتنى به عبد الفتاح أبو غدة، مكتب المطبوعات الإسلامية- حلب، الطبعة الثانية: 1405.
16. الرازي: عبد الرحمن بن أبي حاتم محمد بن إدريس أبو محمد، الجرح والتعديل، دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة الأولى، 1271 - 1952.
17. الزرقاني: محمد عبد العظيم، مناهل العرفان في علوم القرآن، دار الفكر - بيروت، الطبعة الأولى، 1996، تحقيق: مكتب البحوث والدراسات.
18. الشيباني: أحمد بن حنبل أبو عبد الله، مسند الإمام أحمد بن حنبل، المحقق: شعيب الأرنؤوط وآخرون، مؤسسة الرسالة، الطبعة: الثانية 1420 هـ، 1999 م.
19. السبكي: تاج الدين بن علي بن عبد الكافي، طبقات الشافعية الكبرى، هجر للطباعة والنشر والتوزيع - 1413 هـ، الطبعة: الثانية، تحقيق: د. محمود محمد الطناحي، د. عبد الفتاح محمد الحلو.
20. الصنعاني: أبو بكر عبد الرزاق بن همام، مصنف عبد الرزاق، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، المكتب الإسلامي - بيروت، الطبعة الثانية، 1403.
21. الطبري: محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الأملي، أبو جعفر، جامع البيان في تأويل القرآن، المحقق: أحمد محمد شاكر، مؤسسة الرسالة، الطبعة: الأولى، 1420 هـ - 2000 م.
22. الطبري: محمد بن جرير أبو جعفر، تاريخ الأمم والرسل والملوك، دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة الأولى، 1407.
23. عبد الباقي: محمد فؤاد، المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الكريم.

24. عتر: حسن ضياء الدين، وحي الله حقائقه وخصائصه في القرآن والسنة، دار المكتبي- سورية دمشق، الطبعة الأولى: 1419هـ - 1999م.
25. العسقلاني: أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر، فتح الباري، عبد العزيز بن عبد الله بن باز ومحب الدين الخطيب، رقم كتبه وأبوابه وأحاديثه وذكر أطرافها : محمد فؤاد عبد الباقي، دار الفكر (مصور عن الطبعة السلفية).
26. العُقَيْلي: أبو جعفر محمد بن عمر بن موسى، الضعفاء الكبير، تحقيق : عبد المعطي أمين قلنجي، دار المكتبة العلمية - بيروت، الطبعة الأولى ، 1404هـ - 1984م.
27. الفيروزآبادي: محمد بن يعقوب، القاموس المحيط.
28. القسطلاني: أحمد بن محمد بن أبي بكر بن عبد الملك القسطلاني القتيبي المصري، أبو العباس، شهاب الدين، إرشاد الساري لشرح صحيح البخاري، المطبعة الكبرى الأميرية، مصر، الطبعة: السابعة، 1323 هـ.
29. القطان: مناع، مباحث في علوم القرآن، مؤسسة الرسالة ناشرون، الطبعة الأولى.
30. مباركپوری: صفی الرحمن، خورشید نبوت (ترجمہ فارسی الرّحیق المختوم) مترجم: دکتر محمدعلی لسانی، ص: 152، دانلودشده از سایت عقیده.
31. المقدسی: شمس الدين محمد بن أحمد بن عبد الهادي الحنبلي، تنقيح التحقيق في أحاديث التعليق، تحقيق: سامي بن محمد بن جاد الله وعبد العزيز بن ناصر الخباني، أضواء السلف - الرياض، الطبعة : الأولى ، 1428هـ - 2007م.
32. النسائي: أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن، الضعفاء والمتروكين، دار الوعي - حلب، تحقيق : محمود إبراهيم زايد، الطبعة الأولى ، 1369 هـ.
33. النسائي: أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي، تسمية الشيوخ، دار البشائر الإسلامية - بيروت / لبنان - 1424 هـ / 2003 م، الطبعة : الأولى، تحقيق : قاسم علي سعد.
34. النيسابوري: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري، صحيح مسلم، دار إحياء التراث العربي - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، مع الكتاب: تعليق محمد فؤاد عبد الباقي.